

مظفرالدین شاه در اپرای بزرگ برلن:

شب همانروز قرار بود که اعلیحضرت پادشاه ایران به اتفاق امپراطور و امپراطریس و خاندان سلطنتی و شاهزادگان و ملتزمین رکاب شاهنشاه ایران و اعیان و رجال آلمان به اپرا تشریف فرما شده برنامه مخصوص اپرا را ملاحظه فرمایند.

برنامه شب اجمالاً اینطور تنظیم شده بود که شاه بعد از چند ساعت استراحت در سر ساعت معین از قصر سلطنتی به عمارت اپرا که مجاور قصر و راه بسیار کوتاهی بود تشریف فرما شوند. حضرات ملتزمین رکاب قبل از وقت به داخل اپرا رفته و تمام مردم و مدعوین و تماشاچیان در محل های خود قرار گیرند. امپراطور درست در لحظه مقرر مقابل ساختمان اپرا پیاده شد، بایستی در همین موقع هم به آنجا رسیده باشند تا به اتفاق به داخل سالن رفته و در حجره مخصوص جلوس فرمایند. اما اعلیحضرت جم جاه ابداً در فکر حرکت نیستند. هر قدر اصرار می کنم که زودتر حرکت فرمایید، باز این دست و آن دست می کنند.

لحظات و حتی دقایق می گذرد. اما هر لحظه برای من از یک عمر طولانی تر و سخت تر است. سرانجام از حرکت شاه مایوس و برای اینکه در حضور امپراطور عذری بدتر از گناه بیاورم و به آن حالت خفقان آور انتظار خاتمه دهم، شاه را رها کرده و به طرف عمارت اپرا رفتم.

امپراطور و وزراء او بالای پله ایستاده گارد به حالت احترام در اطراف محوطه قرار دارد و منتظر ورود پادشاه ایران هستند. از من سوال کردند، عرض کردم الساعه وارد می شوند. اما باز چند دقیقه طول کشید تا نزول اجلال فرمودند. نه پادشاه و نه هیچیک از ملتزمین شعور عذرخواهی نداشتند. بالجمله در لژ سلطنتی در کنار خواهر امپراطریس (چون خود امپراطریس در برلن حضور نداشت) قرار گرفتند، امپراطور و تمام خانواده سلطنتی آلمان در

همان لژ بودند و ملتزمین رکاب هم در همان حجره جای گیر شدند.

هنوز چند دقیقه از شروع برنامه نگذشته بود که اعلیحضرت از صف جلو روی خود را به عقب برگردانده و به من که البته چند صف دورتر نشسته بودم، فرمودند: تشنه ام، آب می خواهم! سبحان الله، این چه اوضاعی است؟ تمام عالم نگران ما هستند، چه خورده ای که در چنین مواقع و لحظات مخصوص این طور عطش پیدا کرده ای؟

چاره ای نبود فوراً امین الحضره با لباس تمام رسمی که لباس سفیر کبیر در واقع به آن زینت و زیور نبود و نشانها و تمثال و غیره از جای خود برخاست و برای تهیه آب رفت، هرچه گفتم: شما از جای خود تکان نخورید پیشخدمت ها برای انجام خدمات حاضر و مامور هستند فایده نکرد و گفت: بهه، من بنشینم و پیشخدمت یا دیگری آب برای ولینعمتم ببرد؟ (که البته این همان ولینعمت است که صبح آنروز امین الحضره آنچنان در حضور من او را به باد فحش گرفته بود.)

بالجمله امین الحضره لیوان آب را به حضور برد و میل فرمودند، باز چند دقیقه بعد مجدداً دستور آب دادند و این کار چند نوبت تکرار شد، یک مرتبه بدون مقدمه اعلیحضرت از جای خود برخاسته و قصد عزیمت فرمودند. چه شده است؟ حالم برهم خورده است.

ای امان. با این افتضاحات پی در پی چه کنم؟ اگر ناخوشی مریضخانه برو، یا از مملکت خارج نشو، بادر فرنگستان با آن قدر اصرار خود را مهمان مردم نکن. یا اینکه وقتی آمدی مثل آدم رفتار کن.

شاه از سالن اپرا بیرون آمد، معلوم است که همه مضطرب شدند، امپراطور پرسید چه شده؟ گفتم: مختصر کسالتی عارض شده و محتاج هوای تازه هستند. شاه به سالن بزرگ

بیرون اپرا آمد. البته همراهان هم یکی یکی از لژ خارج شدند و برنامه رسمی از سکه افتاد.....

اعلیحضرت همایون، در وسط سالن بزرگ اپرا، روی یک صندلی جلوس فرموده و تکمه ها را باز و مرتباً و پی در پی آب میل می فرمایند، ابداً کسالت جدیدی ندارند، در حالیکه همه انتظار دارند ناراحتی اعلیحضرت رفع و به محل اپرا تشریف فرما شوند تا ادامه برنامه را ملاحظه فرمایند، اصرار فرمودند که می خواهم بروم بخوابم و استراحت کنم. حالا تکلیف این برنامه رسمی چه می شود؟ صدها تن شاهزادگان، اعیان، اشراف، وزرا و ارکان دولت، سفرا و کوردِ دیپلماتیک با خانم های آنها که امشب برای معرفی و آشنایی با پادشاه ایران دعوت شده اند چه باید بکنند؟ چه خاکی باید بر سرمان بریزیم؟

بالجمله، هر قدر قبایح این رفتار را به عرض خاکپای مبارک رسانیدم، به کلی بی ثمر ماند زیرا هیچ امری به نظر مبارک قبیح نبود و اصرار در حرکت فرمودند و به جانب در خروجی راه افتادند و از عمارت اپرای سلطنتی بیرون آمدند و کالسکه ها را فرستادند بیاورند. لژها خالی شد. چندین نمایش پرده نمایش باقی و در حقیقت به اپرای بزرگ و معروف برلن و هیمنه سلطنتی دولت آلمان و خودمان یکباره... دیدیم و جای پاک باقی نگذاشتیم.

.....

برگرفته از «خاطرات احتشام السلطنه»^۱ به کوشش محمد مهدی موسوی، انتشارات

زوار، ۱۳۹۲ .

^۱ از رجال دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه